

مطالعه تطبیقی شاخصه‌های معنوی روح‌القدس و سیمرغ

sanam121212@yahoo.com

کلیه فاضله آشنا/ دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه

محمدامیر عبیدی نیا / دانشیار دانشگاه ارومیه

بهمن نزهت / استاد دانشگاه ارومیه

دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۴ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۵

چکیده

نیاز فطری انسان به کمال و آگاهی باعث شده است در تمامی ادیان مسیری برای رسیدن به این مقام ترسیم شود؛ اما طبیعی است دینی که تعالیم آن به‌طور کامل از سوی آفریدگار طرح شده باشد، می‌تواند دقیق‌ترین مسیر را ارائه دهد. در این مسیر، موجودات مقرب الهی حضور دارند و مؤمنان را یاری می‌دهند. مقاله حاضر تلاش کرده است با تطبیق روح‌القدس از مسیحیت و سیمرغ از عرفان اسلامی به این سؤال مهم پاسخ دهد که چه تفاوت‌هایی در بنیاد آنها و چه شباهت‌های بنیادینی میان کارکردهای معنوی این دو برای تعالی معنوی مؤمنان وجود دارد. تفاوت‌ها در دو مورد است: یکی بینش غیرتوحیدی مسیحیان درباره ذات خداوند، که باعث شده است روح‌القدس برخلاف سیمرغ، منشأ و صاحب آگاهی و کمال نیز باشد؛ در حالی که سیمرغ تنها سفیر الهی است؛ تفاوت دوم به ذات این دو موجود برمی‌گردد که سیمرغ اساساً نمادی است برای بازنمایی عالم؛ اما روح‌القدس موجودی روحانی است که گاه نمادهایی نیز برای آن تصور شده است. تشابهات، مربوط به روند کمال‌بخشی بود؛ هم سیمرغ و هم روح‌القدس بدون محدودیت، امکان تکامل را برای بندگان مهیا کرده‌اند؛ اما تنها افرادی از این موهبت برخوردار می‌شوند که ظرفیت کمال را در خود ایجاد کرده باشند. نهایت کمال در هر دو مورد، یکی شدن با آن موجود است؛ در روح‌القدس، نهایت سلوک، پر شدن از روح‌القدس است؛ و در سیمرغ، انتهایی راه، فنا شدن در نور.

کلیدواژه‌ها: روح‌القدس، سیمرغ، کمال، آگاهی، انسان.

بیشتر ادیان در دو مولفهٔ اشتراک ماهوی دارند: معنا بخشیدن به هستی؛ و نشان دادن راه کمال به انسان. یکی از ارکان مهم در این نظام معنایی، اعتقاد به عالم غیب است. خداوند، فرشتگان، معاد و مفاهیم دیگری که حضورشان با جهان دنیوی هم‌راستا نیست، همگی به جهان غیب تعلق دارند؛ اما نکتهٔ اینجاست که آیاتی همانند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) نشان می‌دهند که میان برخی عناصر دنیوی و عالم غیب ارتباط‌های ازلی و ابدی وجود دارد. مهم‌ترین کارکرد این رابطه‌ها عینیت دادن به امور غیبی است. عناصر دنیوی اموری عینی‌اند که از طریق تأمل در آنها به شناخت بهتری از عالم غیب می‌رسیم. برای مثال، به‌منظور درک قدرت، علم و عظمت خداوند، در رازهای آفرینش تأمل می‌کنیم و برای نزدیک شدن به شناخت عالم غیب، قرآن را عمیق می‌خوانیم. گویا عالم غیب اصل است و عالم دنیوی فرع. بنابراین، برای درک معنای دین از جهان و همین‌طور پیمودن راه کمال باید هم به عالم غیب ایمان داشت و هم راهنمایان آن را شناخت. به عبارت بهتر، نیاز فطری انسان به کمال و آگاهی باعث شده است در تمامی ادیان، مسیری برای رسیدن به این مقام ترسیم شود؛ اما طبیعی است دینی که تعالیم آن به‌طور کامل از سوی آفریدگار طرح شده باشد، می‌تواند دقیق‌ترین مسیر را ارائه دهد.

در ادیانی مانند اسلام و مسیحیت، صحبت از فرشتگان یا موجودات مقرب الهی است که امکان کمال و آگاهی را فراهم می‌کنند. آنها راهنمایی هستند برای راهنمایی کسانی که شایستگی دریافت حقیقت الهی را دارند. شکی نیست که این راهنمایان در تمامی تاریخ برای انسان‌ها یکسان بوده‌اند و مفسران ادیان مختلف‌اند که تصویر متفاوت یا مشابهی از آنها ارائه داده‌اند. تفسیری که علما، فلاسفه، فقها و عارفان ادیان مختلف از مفاهیم مذهبی آن دین ارائه کرده‌اند، در مطالعات دینی بسیار اهمیت دارد؛ چراکه این متفکران مفاهیم دینی را با توجه به تجربهٔ شخصی خود یا خوانش عمیقی که از متون کتب مقدس داشته‌اند، تعریف کرده‌اند. پس شناخت تشابهات و تفاوت‌هایی که ادیان مختلف از این راهنماها ارائه داده‌اند، حائز اهمیت است؛ چراکه اولاً میزان انحراف از اصل را در هر نظام فکری نشان می‌دهد؛ ثانیاً میزان تشابهات مؤلفه‌های راهنمایان، به وحدت بنیادینی که بین ادیان توحیدی وجود دارد، اشاره می‌کند.

از آنجاکه هدف ما شناسایی مصادیقی است که انسان را به سمت آگاهی و کمال پیش می‌برند، طبق آنچه مطالعات اولیه نشان می‌دهد، بررسی تطبیقی کارکردهای معنوی روح‌القدس از مسیحیت و سیمرغ از عرفان اسلامی می‌تواند ما را به پاسخ‌های مناسبی برساند. روح‌القدس در نظام دینی مسیحیت و سیمرغ در نظام فکری عرفان اسلامی، به‌ویژه سهروردی، در کمال انسان‌ها و آگاهی‌بخشی نقش مهمی دارند که در این مقاله مؤلفه‌های معنوی آنها به‌طور تطبیقی بررسی می‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

درباره روح‌القدس و سیمرغ به صورت جداگانه مقالات و تحقیقات مناسبی نوشته شده است. از باب مثال می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: بازگیر (۱۳۸۶) «سیمرغ از اسطوره تا عرفان»: این مقاله با روش تاریخی توصیفی به تحولاتی که در تعریف «سیمرغ» از دوران ایران باستان تا سهروردی اتفاق افتاده، پرداخته است. فریود (۱۳۸۲) «بررسی تطبیقی سیمرغ در متون ادبی، حماسی و عرفانی»: این نوشتار تلاش کرده است جنبه‌های مختلفی از سیمرغ را در متون حماسی مانند *سناهنامه* و متون عرفانی مانند *منطق‌الطیر* بررسی کند. نتیجه این بود که سیمرغ در *سناهنامه* در چهارچوب اندیشه یونانی آمده است؛ اما در *منطق‌الطیر* در قالب تفکر وحدت وجود، *داوودی* (۱۳۹۲) در مقاله «از سیمرغ اوستا تا سیمرغ بلورین»، نشان داده است که سیمرغ در روند تاریخی خود از دوران باستان تا به امروز، از یک مفهوم مجرد به پرنده‌ای عینی تبدیل شده است. حاتمی (۱۳۹۱) «سیمرغ در آثار مولانا»: این پژوهش نشان داده است که سیمرغ در آثار مولانا، گاه کنایه از انسان کامل و عارف واصل است و گاه کنایه از ذات احدیت. شمس تبریزی، عشق، معنویت، دل و دعا که همه در نزد مولانا از معانی بالایی برخوردارند، به شیوه‌های دلنشین با سیمرغ و عقا به نمود می‌آیند.

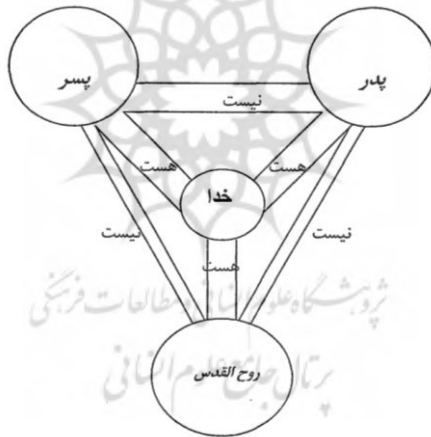
اما تحقیقاتی که در آنها جنبه‌هایی از مسیحیت با عرفان اسلامی تطبیق داده شده باشد، بسیار اندک است. تنها یک مقاله نوشته شده که به طور خاص به نمادهای عرفان اسلامی و عرفان مسیحی با دیدگاه تطبیقی نگریسته و آن مقاله‌ای است که *انصاری* (۱۳۸۶) با عنوان «با شاه‌باز روح، از خانقاه تا صومعه (پژوهشی در نمادپردازی روح عرفان ایرانی و آثار قدیس یوحنا صلیبی)» منتشر کرده است. در نتیجه این مقاله آمده است: با توجه به تقدم زمانی سهروردی بر یوحنا، شاید بتوان گفت که آثار داستانی او، به ویژه *رساله صغیر سیمرغ*، به وسیله نویسندگان عرب ترجمه شده و به دست یوحنا رسیده باشد و وی در تصاویری که از مرغ روح ارائه می‌دهد، تحت تأثیر سهروردی بوده باشد (انصاری، ۱۳۸۶، ص ۵۸). در واقع، مقاله *انصاری* (۱۳۸۶) به اشتراکات موجود میان دلالت‌های نماد پرندگان در مسیحیت و عرفان اسلامی پرداخته است. به نظر می‌رسد تشابهات سیمرغ و روح‌القدس فراتر از مواردی است که اشاره کرده‌اند و شایسته است در این مقاله این تطبیق با توجه به متون معتبر انجام گیرد.

۲. روش تحقیق

برای رسیدن به تصویری روشن از بعد معرفتی روح‌القدس و سیمرغ، ابتدا توصیفات آنها در متون معتبر، یعنی *انجیل* و آثار عرفانی، به ویژه رساله‌های سهروردی، مطالعه شد و نقل قول‌های مرتبط جمع‌آوری گردید؛ سپس این مطالب به صورت تطبیقی و با رویکرد ژرف‌ساختی بررسی شد تا افتراقات و اشتراکات مشخص شود.

۳. مبانی نظری

هنگامی که نهضت کتابت سنت شفاهی مسیحیت آغاز شد، هر کس به تشخیص خود و سبک خاصی که داشت، به تدوین اعمال، اقوال و حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام پرداخت و بدین ترتیب نوشته های متعددی به نام *انجیل*، پدید آمد که با محیط های مختلف، قابل انطباق بودند و نیازهای کلیساها را رفع می کردند (میشل، ۱۳۷۷، ص ۵۲). این، نقطه آغاز انحرافات در انجیل ها بود. تفاوت ها در انجیل های مختلف، اعتبار الهی *انجیل* را زیر سؤال برد. به همین دلیل، برخی عقاید در مسیحیت نفوذ کرد که جزئی از خود دین نبود؛ بلکه منافع کلیسا را تأمین می کرد. یکی از این موارد «تثلیث» بود. عقیده تثلیث اختصاص به دین مسیح ندارد؛ بلکه عقیده ای است که به عنوان مرحله برزخ میان عقیده شرک و تعدد خدایان (پلی تئیزم) و توحید و تک خدایی (مونوتئیزم) مطرح است و در بیشتر ادیان قدیم و در اندیشه بسیاری از اقوام کهن، همانند مصریان، بابلیان و هندیان رایج و مورد اعتقاد بوده است. در دین قدیم مصری به تثلیث هایی چند معتقد بوده اند که مشهورترین آنها تثلیثی است که از سه خدای معروف (ایزیرس پدر، ایزیرس مادر و هروس پسر) تشکیل شده بود. در دین قدیم مردم بابل، و در آیین هندوئیسم نیز تثلیث از سه خدا تشکیل می شده است (نوذری، ۱۳۷۵، ص ۴۰).



مسیحیان معتقدند که پدر، پسر و روح القدس سه شخص اند که یک خدا را تشکیل می دهند. آنان معتقدند که این سه ازلی اند و از قدرت یکسانی برخوردارند و همچنین مقامی یکسان دارند. بر اساس این اعتقاد، پدر خداست؛ پسر خداست و روح القدس نیز خداست (هر سه اقوم پدر، پسر و روح القدس، خدا به شمار می روند)؛ با این حال، خدا واحد است و سه خدا وجود ندارد و در واقع، ذات خداوند یکی است. به هر حال، کل آموزه تثلیث در چند نکته ذیل خلاصه می شود:

الف) در ذات خدا سه شخص وجود دارد؛

ب) هر شخص کاملاً خداست؛

ج) فقط یک خدای واحد حقیقی وجود دارد (زارعی، ۱۳۸۵، ص ۷۷-۷۸)؛

د) هر شخص کاملاً با دیگری متمایز است.

اما زمانی که به کتب مقدس نگاه می‌کنیم تا ریشه این عقیده را بیابیم، به توصیفی مغایر با این برمی‌خوریم:

این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست (سفر تثبیه ۴:۳۵)

لهذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست؛ بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری

نیست (سفر تثبیه ۴:۳۹)

ای اسرائیل! بشنو یهوه خدای ما، یهوه واحد است... (سفر تثبیه ۶:۴).

لیکن او واحد است... (ایوب ۱۳:۲۳).

عیسی او را جواب داد که اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خداوند خدای ما، خداوند واحد است

(انجیل مرقس ۱۲:۲۹).

یک خدا و پدر همه، که فوق همه و در میان همه و در همه شما است (افسیان ۴:۶).

این آیات نشان می‌دهند که در کتب مقدس نشانه‌ای از «سه خدا» وجود ندارد. البته برخی از مسیحیان معتقدند که در ذات خدای واحد، تثلیث وجود دارد. این اعتقاد خیلی تفاوت دارد با اینکه بگوییم سه خدا وجود دارد. تثلیث اقدس مربوط به تعدد خدایان نیست؛ بلکه مربوط به ذات خداست (شمس، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳). بنابراین، می‌توان جنبه شرک‌آمیز آموزه تثلیث را در تحریقاتی دانست که در قرون بعدی در مسیحیت رسوخ کرد (مک گراث، ۱۳۸۴، ص ۷۰) و باید تلاش کرد عیسی مسیح ﷺ و روح القدس را جدا از بستر کفرآلودشان مطالعه کرد تا به ماهیت معنویشان دست یافت. برای مثال، زمانی که به *انجیل رجوع* می‌کنیم، تنها آیه زیر سه‌گانه تثلیث را در کنار یکدیگر می‌آورد؛ اما هیچ اشاره‌ای به اینکه آنها ذات‌هایی جدا از هم‌اند که خدایی واحد را تشکیل می‌دهند، ندارد: «پس بروید و همه قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمیم دهید» (متی، ۱۹:۲۸).

بنابراین، می‌توان دو برداشت از روح القدس داشت: اول اینکه وی را جزئی از ذات خدای واحد بدانیم؛ جزئی که هم‌شان با دو جزء دیگر است؛ دوم اینکه او را فرستاده خداوند بدانیم که برای ارشاد و تعلیم و الهام مأمور شده است. حالت ابتدایی شرک‌آمیز و حالت دوم خالی از اشکال است؛ اما در هر دو حالت، یک ویژگی مشترک وجود دارد: اگر روح القدس را یکی از اجزای ذات الهی بدانیم، آن جزء مربوط به روح زندگی، دانایی بخشی و گشودن رازها خواهد بود؛ و اگر آن را مأمور خدا بدانیم، وظیفه وی دانایی بخشی و گشودن رمز و رازها خواهد بود. اینکه این موارد جزء ذات روح القدس است یا قدرتی است که خداوند به او بخشیده، قطعاً در مباحثی که به بررسی جنبه‌های شرک‌آمیز در دین مسیحیت می‌پردازند، مهم تلقی خواهد شد؛ اما قصد ما در این مقاله توجه به خود این ویژگی است، نه مبدأ آن.

در اینجا برای ادامه راه و قبل از آشنا شدن با سیمرغ در عرفان اسلامی، بهتر است با مفهوم نماد آشنا شویم. سمبل در فارسی معادل با رمز و مظهر و نماد است. سمبل نیز مانند استعاره، رابطه‌ای دوسویه است. به سویی غایب،

مظهرله (یا مرموزُ الیه یا بود) و به سویهٔ حاضر مظهر (یا رمز یا نمود) گفته می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۵، ص ۲۱۷). زبان ناخودآگاهی، زبان نمادهاست. ناخودآگاهی روشن و راست و برهنه با ما سخن نمی‌گوید؛ آنچه را که می‌خواهد بازگوید و بازنماید، در جامه‌ای از راز و در پوسته‌ای از نمادها فرو می‌پوشد و فرو می‌پیچد (کزازی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۳).

مهم‌ترین عنصر داستان‌های رمزی، وجود شخصیت‌های نمادین در آنهاست. این شخصیت‌ها اغلب تجلی‌دهندهٔ خصوصیات فرانسانی یا الهی‌اند. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در داستان‌های رمزی سه‌روردی، سیمرغ است. سیمرغ در ادبیات فارسی در نقش‌های مختلف ظاهر شده است: یک بار در نقش یاریگر و پرورش‌دهندهٔ کودک؛ و دو بار دیگر در نقش حکیمی شفافبخش و رازآگاه که از اسرار قدسی باخبر است. این جنبهٔ قدسی سیمرغ، در متون عرفانی به شکلی دیگر حفظ شده است؛ به‌ویژه در سه رسالهٔ *منطق‌الطیر غزالی*، *منطق‌الطیر عطار* و *رسالهٔ الطیور نجم‌الدین رازی* نمادی از ذات مطلق الهی است (حجازی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۷).

ارتباط سیمرغ با دانایی را می‌توان با وجه تسمیهٔ آن بیشتر درک کرد. سیمرغ همان «سین مورو» پهلوی است که «مرغ سین» معنا می‌دهد. «سین» علاوه بر اینکه با نام حکیم معروف، سننه — که فروهر او را در بند ۹۷ فروردین‌یشت ستوده است — ارتباط لفظی و معنوی دارد، بر یک پرندهٔ شکاری نیز که مستشرقین شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند، اطلاق می‌شود. سیمرغ در *سأهنامه* و *اوستا* و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت است. پره‌های گسترده‌اش به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرامی‌گیرد. (یاحقی، ۱۳۸۶، ص ۵۰۳). اینکه نام سیمرغ از نام یک حکیم گرفته شده است، به اهمیت دانایی‌بخشی در ذات این نماد اشاره دارد که در بخش بعد به‌طور مفصل به آن اشاره خواهد شد.

۴. تحلیل داده‌ها

۴-۱. روح‌القدس

روح‌القدس در مسیحیت، اغلب مواقع به‌صورت یک شخص معرفی شده است؛ شخصی که توان صحبت کردن (اعمال رسولان، ۲: ۱۳)، شهادت دادن (همان، ۱۱: ۲۱)، تصمیم‌گیری (همان، ۱۰: ۴۴)، مانع شدن (همان، ۱۶: ۶) و کارهای مشابه را دارد و به‌ندرت به‌عنوان یک نیرو ذکر شده است (همان، ۲: ۴). این مسئله نشان می‌دهد روح‌القدس در دیدگاه مسیحیت شخصی است که خود جدا از خدای پدر، قدرت تصمیم‌گیری دارد. به همین دلیل، او در کارکردهای معنوی‌اش استقلال رأی دارد و برخلاف جبرئیل، واسط نیست. روح‌القدس یکی از اصول اولیهٔ حیات معنوی و اخلاقی یک مسیحی است که وی را از بند گناهان می‌رهاند و به آزادی تقدس نائل می‌کند. روح‌القدس باعث تقدس فرد مسیحی می‌شود و این تقدیس سبب می‌شود تا مسیحیان به مقام فرزندخواندگی خداوند نائل شوند و باعث می‌شود روح‌القدس در بدن ما به‌عنوان معبد خداوند به‌طور دائمی ماندگار شود. این سکونت روح‌القدس

به تدریج سبب می‌گردد تا فرد از انسانی زمینی به انسانی روحانی تبدیل شود و این روح به تدریج اسرار خداوندی را برای فرد آشکار می‌کند (علی‌پور، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰).

۱-۴. کارکردهای تعالی بخش روح‌القدس

زمانی که صحبت از کارکردهای تعالی بخش می‌شود، نباید سراغ امور عینی رفت؛ یعنی نباید انتظار داشت روح‌القدس راهکارهای اجرایی و مستمری توصیه کرده باشد که مؤمن تنها از طریق عمل کردن به آن بتواند به کمال معنوی برسد. نکته مهم اینجاست که در بینش دینی و عرفانی، طی طریق به مدد موجوداتی امکان‌پذیر است که راه سعادت را نشان می‌دهند. در چنین بینشی، ایمان به امور غیبی امری بدیهی است. حال در ادامه به شاخصه‌هایی اشاره می‌شود که روح‌القدس از آنها بهره‌مند است و به وسیله آنها مؤمن را یاری می‌دهد.

الف) ایمان

باید به راه و مقصد پیش‌رو ایمان داشت تا مقدمات تکامل انسان فراهم شود؛ البته اگر این راه و مقصد درست انتخاب شده باشند. در یک ساختار دینی، ایمان به عالم غیب و تأثیر آن در زندگی دنیوی، گام اول برای دیگر ساحت‌هاست. پس اگر «شخصی» ایمان مؤمنان را در دست داشته باشد، قطعاً نقش مهمی در تعالی بندگان دارد.

تشخیص اهمیت روح‌القدس در هدف رهایی بخش خدا برای هر ایمان‌دار ضروری است. بسیاری از مسیحیان در مورد اینکه اگر روح‌القدس در این دنیا نبوده، چه اتفاقی می‌افتاد، هیچ نظریه‌ای ندارند. بدون روح‌القدس، هیچ مخلوقی، هیچ دنیایی و هیچ نژاد بشری وجود نداشت؛ بدون روح‌القدس، کتاب مقدس و قدرت برای اعلام انجیل وجود نداشت؛ بدون روح‌القدس، ایمان، تولد تازه، تقدس و هیچ شخص ایمان‌داری در جهان وجود نداشت (دایرة‌المعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۱، ص ۵۵).

این توضیح نشان می‌دهد که روح‌القدس منشأ ایمان، حیات و تقدس است. ایمان کنشی متافیزیکی است که با خواست خداوند صورت می‌گیرد. ایمان، هدیه خداوند است برای به حرکت درآوردن اراده. ایمان درک و فهم را قوت بیشتری می‌بخشد (آکوئیناس، ۱۹۹۰، ص ۴۰۴) و در این راه آغاز تعالی است. اما نکته مهم اینجاست که روح‌القدس در نظام دینی مسیحی مبدأ ایمان هم هست؛ یعنی روح‌القدس به اختیار خود به مؤمنان حیات دوباره و ایمان می‌بخشد.

ب) حکمت و علم

یک ویژگی دیگر در مورد روح‌القدس این است که او را سرچشمه حکمت و علم می‌دانند؛ به گونه‌ای که حضور وی برابر حضور حکمت است؛ یعنی روح‌القدس حکمت را به اذن شخص دیگر به مؤمنان نمی‌رساند؛ بلکه خود تصمیم‌گیرنده است. این حکمت، همانند حکمت انسانی یا حکمت طبیعی نیست؛ به گونه‌ای که حتی اگر برای یک مشکل راه‌حل دنیوی هم داده شود، باز هم علم دنیوی نیست؛ بلکه مکاشفه‌ای الهی است (استانلی هورتون، بی‌تا،

ص ۲۳۳). این بخشش، به ما امکان می‌دهد که از منابع نامحدود خدا استخراج کنیم: «به‌راستی که دولت و حکمت و علم خدا چه ژرف است و داوری‌های او حقیقتاً کاوش‌ناپذیر و راه‌های او فوق ادراک!» (رومیان، ۱۱: ۳۳). گاهی ممکن است این کلام حکمت، برای هدایت کلیسا باشد: «لهمذا ای برادران! هفت نفر نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم» (اعمال رسولان، ۳: ۳). همچنین ممکن است این حکمت همان وعده عیسی علیه السلام در مورد زبان باشد که همه دشمنان شما با آن توان مباحثه ندارند «و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند» (اعمال رسولان، ۱۰: ۱۰). یک مصداق از بخشش این توان الهی را می‌توان در خانه کرنیلوس دید. شاگردانی که با پطرس بودند، امت‌ها را در حال تکلم به زبان‌ها دیدند؛ سخت متعجب شدند؛ اما پطرس مهر تأیید خدا بر ایمان امت‌ها را در این واقعه دید و دو بار از او کلام صادر گردید: هم در خانه کرنیلوس و هم در شورای اورشلیم (اعمال رسولان، ۱۰: ۴۷).

در *انجیل یوحنا* به نقل از حضرت عیسی علیه السلام آمده است: «این سخنان را به شما گفتم که با شما بودم؛ لیکن تسلی‌دهنده یعنی روح‌القدس - که پدر او را به اسم من می‌فرستد - او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (انجیل یوحنا، ۱۴: ۲۵-۲۶)؛ یا در جای دیگری آمده است: «چون او، یعنی روح راستی (روح‌القدس) آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد؛ زیرا که از خود تکلم نمی‌کند؛ بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد» (همان، ۱۶: ۱۳).
پولس توجه ما را به حکمت و علم به‌عنوان عطایای روح جلب می‌کند. برای مثال:

هر کس را ظهور روح به جهت منفعت عطا می‌شود؛ زیرا یکی را به‌وساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم به‌حسب همان روح؛ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمت‌های شفا دادن به همان روح؛ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت؛ و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبان‌ها و دیگری را ترجمه زبان‌ها؛ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فردا به‌حسب اراده خود تقسیم می‌کند (اول قرتیان، ۱۲: ۷-۱۱).

ج) وحی

حکمت یا علمی که قرار است از سوی روح‌القدس به قلب مؤمن برسد، لازمه کارکرد دیگری از اوست. زمانی که به زکریا مؤده تولد فرزندش داده می‌شود، این جملات جاری شد: «از همان ابتدای تولد، از روح‌القدس پر خواهد بود و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای آنان، باز خواهد گردانید. با روح و قدرت الیاس، مانند پیشاهنگی در حضور خدا قدم خواهد زد تا پدران و فرزندان را آشتی دهد و سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد» (انجیل لوقا، ۱: ۱۱-۱۷). قبل از اینکه به فضایل فرزند زکریا اشاره شود، به حضور روح‌القدس در وجود او تأکید شده است تا معلوم شود تمامی آن هدایا به مدد حضور روح‌القدس است. وقتی در جهان‌بینی

مسیحی، پیامبران نیز به یاری روح‌القدس به مقام والا می‌رسند، طبیعی است که هر شخص دیگری در این راه، دائم از وی یاری بجوید. دو شخص دیگر نیز بودند که به‌رغم پیامبر نبودن، مورد لطف روح‌القدس قرار می‌گرفتند. *انجیل لوقا* آورده است که مردی به‌نام *شمعون* نیز از وحی روح‌القدس برخوردار بود و از طریق آن به او وحی شد که تا حضرت عیسی علیه السلام را نبیند، نخواهد مرد: «شخصی به‌نام *شمعون* در اورشلیم بود که مردی صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی، موت را نخواهی دید» (همان، ۲: ۲۵-۳۵)؛ و زن نبیّه‌ای به‌نام *حنا* بود که زنی خداترس بود و چون نبیّه بود، روح‌القدس او را هدایت کرد. بنابراین، روح‌القدس بر هر فردی که آن سه اصل اخلاص، ایمان همراه با عمل، و محبت را داراست، امکان ظهور دارد. این ظهور، وحی یا مکاشفه است که با خود حکمت و علم را برای مؤمن به همراه می‌آورد.

د) مراسم عبادی

طبیعی است روح‌القدس با چنین مقام والایی در مراسم عبادی مسیحیت و کلیسا نیز جایگاه مهمی داشته باشد؛ مراسمی که با ماهیت وی (یاری‌کننده مؤمنان برای رسیدن به کمال و آگاهی) همخوانی دارند. در «اعمال رسولان»، اشاره نسبتاً کاملی به نقش روح‌القدس در گسترش کلیسای اولیه شده است. آغاز تشکیل کلیسا با حضور دائم روح‌القدس همراه بوده است. او به‌صورت یک نیروی فوق‌العاده در راهنمایی رسولان عمل می‌کرده است. همچنین کلیسا از طریق روح‌القدس از حملاتی که دشمنان از درون به آنها می‌کرد، مطلع می‌شد. روح‌القدس همچنین در تربیت و انتخاب مبلغین و فراهم کردن شرایط برای مورد قبول قرار گرفتن تبلیغ آنها دخیل بوده است (اعمال رسولان، ۱۶: ۶-۱۰). آشناترین مراسمی که روح‌القدس در آن نقش محوری دارد، غسل تعمید است. تعمید، در اصل از واژه‌های سریانی به معنای «شست‌وشو» گرفته شده و معادل آن در زبان انگلیسی *Baptism* است (آریان پور، ۱۳۷۰، ص ۸۶). این واژه از کلمه یونانی *baptein* به‌معنای غوطه‌ور شدن، فرورفتن، فروبردن، شستن و... می‌آید (رسول‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۵۳۲). تعمید به دو کار مسبوق است: تبری و اعتراف به ایمانی که در اعتقادنامه رسولان آمده؛ و اخراج ارواح شرور از کودکان با گفتن عبارت «بیرون بیا از او، ای روح پلید! و جای خود را به روح‌القدس واگذار کن» (اینار مولند، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶) و «یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری؛ و موعظه می‌کرد و می‌گفت که بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که من لایق نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم. من شما را به آب تعمید دادم؛ لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد» (انجیل مرقس، ۱: ۶-۸). تعمید، از آنجاکه معنای غوطه‌ور شدن می‌دهد، عبارت «پرشدن از روح‌القدس» را به خاطر می‌آورد. در واقع، کودک را با آب غسل تعمید می‌دهند، به این امید که روزی توسط روح‌القدس به اخلاص برسد.

به راحتی می‌توان جنبهٔ نمادین تعمیم را استنباط کرد. نمادین، از دو جهت: اول اینکه این کنش مادی تنها آرزو و مقدمه‌ای است بر حادث شدن کنش معنوی و اصیل تعمیم توسط روح‌القدس؛ و دوم، عناصر مورد استفاده در آن، همانند آب، از مهم‌ترین نمادهای مذهبی و دینی در تاریخ است.

ه) استکمال

درک نقش روح‌القدس در کمال انسان‌ها، مستلزم شناخت «انسان کامل» در فرهنگ مسیحیت است. انسان در تعلیم کلی و اساسی مسیحی، موجودی متشکل از دو عنصر روح و جسم ترسیم شده است. جسم مادی و روح، صرفاً معنوی است. این دو عنصر بر روی هم یک موجود کامل انسانی را تشکیل می‌دهند (هینلز، ۱۳۸۶، ص ۷۹). انسان مخلوق و آفریدهٔ خداست که به شباهت و تصویر خدایش خلق شده است و این صورت الهی امری عرضی نیست که به ذات انسان ملحق شده باشد؛ بلکه ذات انسان و وجه مقوم اوست. در مسیحیت، انسان آمیزه‌ای از روح و جسم بوده و از خلقتی مادی و الهی بهره‌مند است. هرچند گاه سخن از سه ساحتی بودن وجود اوست؛ یعنی روح، جسم و نفس (عبرانیان ۱۲:۴). به هر حال در تفکر مسیحی، انسان جز بعد جسمانی، بعدی معنوی و الهی دارد که تعالی وی از این بعد امکان‌پذیر است و حتی شاید بتوان گفت توجه بیش از اندازه به بعد جسمانی، مانع بزرگی بر سر راه دانایی و کمال باشد.

چهار مؤلفهٔ پیشین «ایمان»، «حکمت»، «وحی» و «مراسم عبادی»، برای رسیدن به کمال ضروری‌اند. زمانی که موارد فوق در بندهای جمع گردد، فرایند استکمال را نهایی می‌کند. چنین مرحله‌ای را پر شدن از روح‌القدس می‌گویند؛ به طوری که پس از آن، دیگر انسان به اقتضای روح بشری خود رفتار نمی‌کند؛ بلکه با عنایات روح‌القدس است که در چهارچوب محبت تصمیم می‌گیرد (بسترس، ۲۰۰۱، ص ۵۶). همان‌طور که در داستان زکریا دیدیم، این ویژگی در خصوص بندهای والای خداوند گفته شده است. مسیح به‌طور ویژه از این موهبت برخوردار بود. به همین دلیل، نه تنها خود کامل‌ترین انسان‌ها بود، بلکه واسط میان مؤمنان و روح‌القدس نیز هست. مبدأ کمال، روح‌القدس است؛ مسیح واسط میان بندگان و روح‌القدس است تا از حکمت و علم و وحی وی بهره ببرند. برای همین به مسیحیان توصیه‌هایی می‌کند تا در این فرایند معنوی زودتر به مقصد برسند؛ مانند اخلاص در عمل: «چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند، مطلع نشود» (متی، ۲: ۶)؛ «چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش» (متی، ۵: ۶)؛ یا محبت: «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایند، همچنان که شما را محبت نمودم» (یوحنا، ۱۵: ۱۲)؛ اما مسئلهٔ دیگری هم وجود دارد که مسیحیان را برای کامل شدن، نیازمند مسیح می‌کند.

پیش فرضی به نام «گناه اولیه» باعث می‌شود که فرایند تعالی مسیحیان وارد ساحتی جدید شود. زندگی آسودهٔ آدم در بهشت، با سرپیچی از دستور خدا و آلوده شدن به گناه به پایان می‌رسد (توکلی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶). این گناه، محبت را از رابطهٔ میان خدا و آدم از میان برمی‌دارد (آگوستین، ۱۸۹۰، ص ۴۳۶). علامه طباطبایی در توضیح عقیدهٔ

مسیحیان می‌گویند: هبوط آدم به زمین و محکوم شدن به رنج ابدی، باعث می‌شود همه انسان‌ها با فطرت گناه‌آلود به دنیا بیایند و هیچ راه فراری از این سرنوشت نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۵۹). با توجه به اینکه مسیحیان به علت گناه اولیه نمی‌توانند خودشان مراحل کمال را ببینند، به شخصی نیاز دارند که آنها را به کمال برساند. مسیحیان برخلاف یهودیان و مسلمانان، انسان را در کمال‌پذیری با مانعی به نام گناه اولیه مواجه می‌دانند و بدین ترتیب، این برداشت تأیید می‌شود که حضور خدا در مسیح برای آن است که میان خدای متعال و بشر هبوط کرده واسطه گردد. بدون وجود انسان کامل، نه فیض وجود از مبدأ جواد صادر می‌گردد و نه سیر تکاملی موجودات سامان می‌یابد.

مسیح راهنمای عملی و انسانی کامل شدن است و مؤمنان را برای پر شدن از روح القدس راهنمایی می‌کند. همین‌طور، پاک‌کننده انسان‌ها از گناه اولیه است؛ اما همان‌طور که گفتیم، عیسی ﷺ لبریز از روح القدس بود؛ یعنی نشان‌دهنده «حضور و سکونت خدا به‌عنوان روح در روح انسان است که آزادانه در برابر این حضور الهی واکنش نشان می‌دهد؛ و این دقیقاً همان چیزی است که به طرز عینی و ملموس در مسیح و تا اندازه‌ای در پیروان مسیح به نمایش گذاشته می‌شود» (کراث، ۱۳۸۵، ص ۳۵۶). به عبارت دیگر، روح همان بعدی از وجود آدمی است که از طریق آن می‌توان با خدا ارتباط برقرار کرد (جوت، ۱۹۷۱، ص ۱۸۲-۲۰۰؛ رایینسون، ۱۹۲۶، ص ۱۱۰). پولس ساکن شدن روح القدس در بدن را همان ساکن شدن خدا در بدن می‌داند (اول قرتیان، ۱۶:۳). بنابراین مسیح به‌مدد حضور روح القدس به چنین جایگاهی رسیده است؛ و هر انسان دیگری به یاری مسیح و روح القدس برای رسیدن به کمال انسانی، محتاج است.

۲-۴. سیمرغ

سیمرغ همچون روح القدس از پیشینه معنوی برخوردار است؛ اما این بار در میان ایرانیان. سیمرغ نمادی است که از ایران باستان به عرفان اسلامی رسیده و در این مسیر برخی از وجوه معنایی‌اش تغییر یافته و برخی ثابت مانده است؛ اما چون مجال پرداخت به این روند نیست، از دوران پیش از اسلام تنها به ذکر همین نکته بسنده می‌شود که حضور سیمرغ در فرهنگ ایرانی به اساطیر پیش از اسلام می‌رسد. با توجه به *اوستا* و آثار پهلوی، سیمرغ مرغی است فراخ‌بال که بر درختی آشیان دارد و از طریق این درخت با همه گیاهان و نیز دریایی که درخت در آن دسته است، مربوط می‌گردد (پور نامداریان، ۱۳۸۲، ص ۶۵). سیمرغ در *شاهنامه* از یک سو پزشکی است ماهر و از دیگر سو از همه راز سپهر آگاه است؛ هر مشکلی را چاره‌ای می‌داند و آینده را از پیش به‌روشنی می‌خواند (همان، ص ۶۷). این اشاره بسیار کوتاه است؛ اما نکته مهمی دارد: سیمرغ از همان دوران باستان، ریشه در «دانایی» داشت. سیمرغ جنبه‌های دیگری هم داشت؛ برای مثال «محافظت در مقابل دشمنان» (اوستا، ص ۴۳۸) یا «پادشاه پرندگان» (اوستا، ص ۴۳۵). *شاهنامه* مهم‌ترین اثر منظومی است که بعد از اسلام نوشته شده، اما بیشتر به آموزه‌های ایرانی

پرداخته است. این متن، سیمرغ را صاحب حکمت و دانایی معرفی کرده است (فردوسی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵). در دوره اسلامی، اولین اشاره مربوط به ابن سیناست؛ آنجا که می‌گوید: پشت هشت‌کوه، افلاک هشت‌گانه سکنی دارد. «حضرت ملک آنجاست و هر مظلومی که به حضرت او رسید و بر وی توکل کرد، آن ظلم و رنج او، وی بردارد؛ و از صفت او هر چه گفتم، خطا بود؛ که وی افزون از آن بود» (ابن سینا، ۱۳۷۰، ص ۱۱). اگر این توصیف/ابن‌سینا را کنار جنبه‌های معنوی آن در دوران باستان قرار دهیم، دو اصل بنیادین دربارهٔ او مشخص می‌شود: اول اینکه سیمرغ به منبعی از دانش بی‌انتهای متصل است؛ دوم آنکه وی امکان رسیدن سالکان را به آن درجه مهیا می‌کند. با توجه به عبارت «توکل کردن» در توصیف/ابن‌سینا چنین برداشتی منطقی است.

۴-۲-۱. کارکردهای تعالی بخش سیمرغ

الف) حکمت

همانند روح‌القدس، سیمرغ نیز آورنده یا الهام‌بخش حکمت است؛ چراکه آگاهی، هم شرط کمال است و هم بستر سیر و سلوک. حکمت همان دانش و معرفت است؛ اما حکمتی که در نزد سیمرغ است، همانند رازی است که تنها به محرمان آموخته می‌شود. این موضوع دربارهٔ سیمرغ، دقیق‌تر از دیگران، در بیان **سهروردی** توصیف شده است. در رساله **عقل سرخ سهروردی**، لایهٔ سیمرغ بر درخت طوبی قرار دارد و درخت طوبی در کوه قاف است. کوه قاف همان عالم غیب است و درخت طوبی آفتاب این عالم. کوه قاف اولین عجبیه از عجایب هفت‌گانه‌ای است که پیر در این رساله، یکایک برای **سهروردی** برمی‌شمارد و خود او از پس کوه قاف می‌آید و بدان‌جا مقام دارد. و گفت: «اول کوه قاف است که ولایت ماست... کوه قاف گرد جهان درآمده است و تو چون از بند خلاص یابی، آن جایگه خواهی رفت؛ زیرا که تو را از آنجا آورده‌اند و هر چیزی که هست، عاقبت به اصل اول رود» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۲۹). پس سیمرغ که در دل آفتاب و نور خانه دارد، این امکان را دارد که نور را به دیگران نیز برساند؛ البته برای آنان که طالب نور هستند. پس حکمتی که در قلب سیمرغ است، از جنس دنیوی نیست: اول اینکه در عالم غیب است؛ دوم اینکه از جنس نور است.

گوهر شب‌افروز (ماه) که دومین عجبیه از عجایب هفت‌گانه است، «روشنی او از درخت طوبی است» (همان، ص ۲۳۰).

درخت طوبی درختی عظیم است در بهشت و بر کوه قاف، و همهٔ میوه‌ها ثمرهٔ اوست. اگر نه آن درخت بودی، هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت و نه ریاحین و نه نبات. گفتم: میوه و درخت و ریاحین با او چه تعلق دارد؟ گفت: سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد، سیمرغ از آشیانهٔ خود به‌درآید و بر بر زمین بازگستراند. اثر او بر میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین» (همان، ص ۲۳۲).

پس سیمرغ، گستراندن حکمت را از طریق پرواز و بسط بال‌ها بر روی موجودات انجام می‌دهد. «سیمرغ نور فایض از نورالانوار است که مدام در حال اشراق و تابش است و در مسیر خود همه مراتب هستی را در وجود می‌آورد و عقل فعال، یکی از تمثیل‌های اوست» (پورنامداریان، ۱۳۹۰، ص ۴۱۶). در سیر صعودی نیز جان‌های پاک، همه نعمات و نقوش و همه علوم و معارف را از انوار مجرده دریافت می‌کنند: «همه علوم از صغیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند و سازهای عجیب، مثل ارغنون و غیر آن، از صدا و رنات (بانگ‌های) او بیرون آورده‌اند» (همان).

سهروردی به مشرق معنوی یا همان عالم فرشتگان نظر دارد، وقتی از حکمت اشراق سخن می‌گوید. آن نوری که از شرق برمی‌خیزد، یک افق معنوی است که در عالم غیب جایگاه دارد و برای دیدنش باید با سطح این خورشید هم‌افق شد. در چنین طلوعی، سیمرغ است که نور را به عالم می‌تاباند. صغیر سیمرغش انسان‌ها را به همان عالم فرامی‌خواند. صغیر این سیمرغ به همه کس می‌رسد؛ ولیکن مستمع کم دارد. همه علوم و معارف، از صغیر این سیمرغ است. بنا بر آنچه گفته شد، سیمرغ واسط علم و معرفت است و چون همه علم و معارف از دست اوست، سالک در صورت کسب شرایط لازم - که از طریق رها کردن زندان جسم است، می‌تواند به کسب علوم و معارف و اشراق از او نایل شود. پس به مورد دوم، یعنی یاری رساندن سیمرغ برای رسیدن به مقام انسان کامل می‌رسیم.

ب) استکمال

سهروردی سیمرغ را در مرکز ساختار عرفانی قرار می‌دهد؛ نظامی که خروجی آن انسان کامل است؛ اما این ساختار نیز همانند مقولات فکری دیگر، اندکی پیچیده و چندمرحله‌ای است. تکامل نفس ناطقه یا عقل نظری را به چهار مرحله تقسیم کرده‌اند:

۱. مرحله هیولایی، که نفس خالی از هرگونه ادراکات است؛ اما مستعد قبول آن است؛
۲. مرحله بالملکه، که در این مرحله دریافت ادراکات و ماهیات برای نفس حاصل می‌شود و قدرت و ملکه انتقال به مرحله بالفعل را دارد؛
۳. مرحله بالفعل، که مشاهده مقولات است؛ اما نه به‌گونه‌ای که همیشه در نزد او حاضر باشند؛ بلکه تنها در صورت توجه به آنهاست که در نزد او حاضر می‌شوند؛
۴. بالاترین مرحله، مرحله عقل بالمستفاد است که نفس خود را می‌شناسد و تمام مسائل بدون توجه در نزد او حاضر و مشهودند. نفس در این مرحله، همه اشیا و صورت آنها را در مبدأ فیاض خود می‌بیند که همان عقل فعال است. این مرحله، مرحله کمال عقل است و شهود حضور اشیا، نتیجه اتصال با عقل فعال است که نفوس کامل در عالم انوار به پرواز درمی‌آیند (غفاری، ۱۳۸۰، ص ۸۷-۸۸).

سهروردی در طراحی نظام‌مند این مراحل، از نمادهای مختلفی استفاده کرده است؛ مانند نور، هدهد و سیمرغ. در فلسفه سهروردی، انسان کامل نمادی از نور یا هدهدی است که در پی رسیدن به مقام سیمرغ است تا همانند فرشته آسمانی، صفیر او خفتگان را بیدار کند. همچنین هدهد، جان و روح سالک است و فصل بهار، آغاز سیر معنوی. در صورتی که سالک زندان جسم را رها کند، خود به مقام سیمرغ می‌رسد:

روشن‌روانان چنین نموده اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار ترک آشیان خود بگردد و به منقار خود پروبال خود بزند و قصد کوه قاف کند، سایه کوه قاف بر او افتد، به مقدار هزار سال این زمان... در این مدت، سیمرغی شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۴).

اما راه سیمرغ شدن از تأله می‌گذرد. مراد سهروردی از تأله، روحانی شدن، اتصال به عالم انوار و «خدامانند» شدن است و متأله کسی است که توانایی دریافت معارف از ناحیه حق را داشته باشد؛ نه با اندیشه و استدلال، بلکه از طریق اتصال روحی (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۲۴). متأله در اثر تأمل در نظام خلقت و تفکر در آن و ریاضت و تصفیة نفس، به مشاهده انوار الهی پردازد و پیکرش چون پیراهنی شود که می‌خواهد بر کند یا بر تن کند و بر خلع بدن و عروج به عالم نور توانا باشد و لباس اشراق بیوشد؛ خود فاعل و مؤثر شود و این توانایی، از تابش انوار قدسی به او حاصل گردد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۸۵-۶۷۷). «خره» نوری است که به انسان روشنی و بصیرت می‌دهد و روح و جسم را روشن و قوی می‌کند تا انوار را ببیند و به وسیله آنها به حقایق اشیا و کمال روحانی و نفسانی ارتقا یابد؛ همان امر یا نفخه الهی در شریعت است؛ نفس صادره از عقل فعال یا عقل عاشر است در حکمت مشایی؛ و همان نور اسپهبد انسانی در حکمت اشراق است که در قالب انسان قرار گرفته؛ همان جوهر الهی و اصل وجود انسان است که به قول سهروردی از آن به «انا» یا «من» تعبیر می‌کنیم (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳۶۴).

حال، سیمرغ در این نظام عرفانی که قرار است سالک را به وسیله مکاشفه و مشاهده به کمال برساند، نمادی است از نور راهنما که از مقصد به سالک می‌تابد. سیمرغ، خود معبود نیست؛ بلکه راهنمای معبود است و به اذن خدا راهنمایی می‌کند. به عبارت بهتر، سه مفهوم در یک راستا هستند: نور، عقل و سالک. هرچه نور به نورالانوار نزدیک‌تر، عقل نیز بهره بیشتری از عقل کل برده و سالک نیز بیشتر به کمال نزدیک‌تر شده است. بنابراین، سیمرغ در بینش سهروردی، منادی نور و معرفت برای رهروان راه کمال است؛ اما نکته مهم اینجاست که سیمرغ تنها واسطه علم و حکمت و کمال است. او به اذن خداوند این علم را بر عالم می‌تاباند.

نتیجه‌گیری

مطالعات اولیه نشان داده بود که روح‌القدس و سیمرغ با تکامل انسان‌ها و آگاهی آنها ارتباطات مهمی دارند؛ اما هر یک در نظام فکری خودشان. معمولاً زمانی که دو عنصر از دو نظام متفاوت با یکدیگر به صورت تطبیقی بررسی شوند، تفاوت‌ها به ریشه‌ها برمی‌گردد و تشابهات به کارکردها. اینجا نیز تا حدود زیادی این گونه بود. مهم‌ترین تفاوت بین روح‌القدس و سیمرغ، به مسئله توحید برمی‌گردد. روح‌القدس از اقلیم سه‌گانه است؛ پس اختیار از خود دارد و به

هر بنده‌ای که از طریق اعتلای اخلاق ظرفیت لازم را به دست آورده باشد، حکمت و کمال می‌بخشد؛ اما سیمرغ در دل عالم غیب است؛ در کوه قاف؛ بر درختی که نماد نور است؛ و این نور را که نشانه آگاهی و مقصد کمال است، به بندگان بصیر و شنوا می‌بخشد. سیمرغ نور را به اذن خدا به جهانیان عرضه می‌کند، نه با اراده خویش.

در بینش مسیحی، خدا یکتاست؛ اما ذات سه‌گانه دارد و هر کدام از اقسامها بخشی از ذات الهی را شامل می‌شود. روح‌القدس ذات حکمت‌آموز و نوربخش الهی است که در نهایت ایمان مؤمنان را تعالی می‌بخشد؛ یعنی «پدر» و «پسر» هم از روح‌القدس سرشار شده‌اند؛ به‌ویژه مسیح که بارها درباره او گفته می‌شود: به مدد رسوخ روح خدا در وجود او، توان اعجاز داشت. در واقع در این بینش، ما در ظاهر به یکتاپرستی باور داریم؛ اما در باطن شخص دیگری را هم عرض خداوند قرار می‌دهیم که از خود اراده‌ای دارد. به همین دلیل، اگر مسیحیت پدر، پسر و روح‌القدس را موجوداتی الهی می‌دانست که به دستور الهی مأمور انجام اموری می‌شوند، این دین رنگی از شرک نداشت. سیمرغ چنین حالتی دارد. سیمرغ آن صغیر علم و ایمان است که خدا نیست؛ بلکه تنها نوای الهی را برای بندگان می‌رساند. «او از خود حرفی ندارد و هر آنچه را شنیده، بازگو می‌کند». مشابه چنین عبارتی را در *انجیل* درباره روح‌القدس نیز ملاحظه کردیم. این مسئله نشان می‌دهد جنبه‌های الحادی مسیحیت، بیش از همه، محصول انحرافات کلیساست، نه ذات دین مسیحیت.

تفاوت دیگر، در وجه نمادین آنهاست. سیمرغ اساساً یک نماد است و در داستان اسطوره‌ای توصیف می‌شود. تمامی کارکردهای معنوی او، در قالب داستان‌های رمزی و در مکان‌های لامکان متجلی می‌شود. مخاطب، جایگاه معنوی سیمرغ را از طریق تمثیل‌های مادی درک می‌کند؛ اما روح‌القدس به موجودی روحانی اشاره دارد. ذات او روحانی است. بی‌تردید، دیدگاه نمادگرایانه آن دوران برای روح‌القدس نیز نمادهایی شکل داده است؛ مانند کبوتر که در نقاشی‌های قرون وسطی بسیار دیده شده است؛ اما روح‌القدس فی‌نفسه یک نماد نیست؛ در حالی که سیمرغ نماد محض است.

اما تشابهات، به کارکردهای معنوی آنها بیشتر مربوط است. در هر دو مورد روح‌القدس و سیمرغ مشاهده شد افرادی که خود را به این نجات‌بخش‌ها رسانده‌اند، نه تنها خود رستگار شده‌اند، بلکه نور معرفت خود را به جهانیان تابانده‌اند. مورد *زکریای نبی* و عبارت «در این مدت سیمرغی شود که صغیر او خفتگان را بیدار کند»، نشان می‌دهد که روح‌القدس و سیمرغ، تنها زمانی می‌توانند همه حکمت و دانایی را تعلیم دهند که سالک بخواهد همانند آنها تنها واسطه باشد. واسطه نور و جمال الهی و بندگان. این همان راز مهمی است که سالک در ابتدا و انتهای راه با آن مواجه می‌شود. در واقع، انسان کامل انسانی است که به نیستی مطلق رسیده است. این فدا شدن در نظام مسیحیت، «پر شدن با روح‌القدس» و در عرفان اسلامی «فنا شدن» خوانده می‌شود. به همین دلیل، ارتباط روح‌القدس و سیمرغ با مؤمنان، رابطه‌ای دوسویه است. تنها کسی که ظرفیت آگاهی و کمال را در خود ایجاد کرده باشد، توانایی کسب حکمت معنوی را خواهد داشت.

به عنوان نتیجه کلی می توان گفت: دغدغه آگاهی و کمال، در همه دوره ها با انسان همراه بوده است. آدمی دریافته بود که تنها جسم نیست. تقویت قوه ذهنی و تهذیب اخلاقی که سبب تجربه سطح بالاتری از شعور می شد، برخی از انسان ها را تشویق می کرد تا در این راه گام های بیشتری بردارند. هدف کمال در تمامی بینش های دینی، نزدیک شدن به جایگاه معبود بوده و هست. آنها می دانستند، همان گونه که غذای جسم به واسطه برکت زمین و آسمان مهیا می شود، امکان تعالی روح هم با توسل به موجودات روحانی میسر خواهد شد. اشارات کتب مقدس به رسولان نور و علم، چنین بینشی را تقویت می کرد و باعث می شد متفکران به تحلیل نظری کارکردها و مؤلفه های این موجودات در قالب عرفان و فلسفه بپردازند. سهروردی در چنین امری، یکی از بزرگان تاریخ است. سیمرغ او نقطه اوج چنین تفکری است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۸۵، ترجمه محمد دشتی ترجمه از زبان‌های آرامی و عبری، ج ۱، قم، انتشارات جلوه کمال کتاب مقدس.
- ابن سینا، ۱۳۸۳، *رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات*، ترجمه موسی عمید همدانی، همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی دانشگاه بوعلی سینا.
- انصاری، شهره، ۱۳۸۶، «با شاهباز روح، از خانقاه تا صومعه، پژوهشی در نمادپردازی روح در عرفان ایرانی و آثار قدیس یوحنا صلیبی»، *سخن عشق*، ش ۳۳ و ۳۴، ص ۴۳-۶۰.
- اوگوستینوس، مارکوس اورلیوس، ۱۳۸۰، *اعترافات قدیس آگوستین*، ترجمه سایه میثمی، بی‌جا، سهروردی.
- اینار، مولند، ۱۳۶۸، *جهان مسیحیت*، ترجمه محمداقرا انصاری و مسیح مهاجری، تهران، امیرکبیر.
- آریان پور، کاشانی، بی‌تا، *فرهنگ فشرده انگلیسی*، تهران، امیرکبیر فارسی.
- بازگیر، مهناز، ۱۳۸۶، «سیمرغ از اسطوره تا عرفان»، *زبان و ادبیات فارسی*، ش ۹، ص ۵۱-۷۰.
- پازوکی، شهرام، ۱۳۸۰، «فلسفه مسیحی»، *فلسفی*، ج ۲ و ۳، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- ، ۱۳۹۶، «کلمه الهی: واسطه پیدایش موجودات در مسیحیت و اسلام»، *تقد و نظر*، ش ۸۵، ص ۴-۱۹.
- پورداوود، ابراهیم، بی‌تا، *اوستا نویسرود، خرده اوستا، وندیداد*، ترجمه همان، چهارجلدی، بی‌جا، انتشارات نگاه.
- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۲، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، تحلیلی از داستان‌های عرفانی - فلسفی ابن‌سینا و سهروردی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- توکلی، غلامحسین، ۱۳۸۴، «گناه اولیه»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*، ش ۱۹۴، ص ۱۳۵-۱۶۸.
- جهانگیری نجمی، سهراب، ۱۳۶۳، «فروهر»، *بیک کنکاش موبدان*، ش ۶، ص ۲۴-۳۰.
- حاتمی، هادی، ۱۳۹۱، «سیمرغ در آثار مولانا»، *عرفانیات در ادب فارسی*، ش ۱۳، ص ۴۷-۶۲.
- داوودی مقدم، فریده و زهرا عسگری، ۱۳۹۲، «از سیمرغ اوستا تا سیمرغ بلورین»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۳۰، ص ۷۵-۹۴.
- رسول‌زاده، عباس و جواد باغبانی، ۱۳۸۹، *ساخت مسیحیت*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- زارعی، محسن و محمد امین زارعی، ۱۳۹۴، *دایرةالمعارف کتاب مقدس*، سری دانشنامه‌های معرفی مجموعه‌های تحصیلی علوم انسانی، بی‌جا، مؤسسه فرهنگی هنری هدایت فرهیختگان جوان.
- سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق، حکمة الاشراف*، تصحیح هانری کرین، بی‌جا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شمس، محمد، ۱۳۸۰، «آموزه تئلیث»، *بینات*، ش ۲۹، ص ۱۶۲-۱۷۱.
- شمیسا، سبروس، ۱۳۸۵، *بیان*، تهران، فردوس.
- طباطبایی، سیدمحمد حسین، ۱۳۷۴، *نهایةالحکمه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- علیایی، ایس و بهرام محمدیان، ۱۳۸۲، *دایرةالمعارف کتاب مقدس*، بی‌جا، سرخدار.

علی‌پور، فاطمه، ۱۳۷۸، *تحلیل فلسفی و عرفانی روح‌القدس در متون دینی*، تهران، بنیاد حکمت صدرا.
 غفاری، سیدمحمدخالد، ۱۳۸۰، *فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 فرهود، فریناز و فهیمه سهیلی‌راد، ۱۳۸۲، «بررسی تطبیقی سیمرغ در متون ادبی - حماسی و عرفانی»، هنر، ش ۵۶، ص ۲۳-۴۳.
 فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، *شاهنامه*، چ ۸، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، قطره.
 کربن، هانری، ۱۳۷۱، *آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*، ترجمه داریوش شایگان، تهران، آگاه.
 کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۷۶، *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران، انتشارات مرکزی.
 کووارد، هارولد، ۱۳۹۶، *کتاب مقدس در ادیان جهان*، مرکز مطالعات دین و جامعه، دانشگاه ویکتوریای انگلیس.
 معتمدی، منصور و ولی عبدی، ۱۳۸۹، «مقایسه لوگوس مسیحیت با انسان کامل در نزد ابن عربی»، *مطالعات عرفانی*، ش ۱۱، ص ۲۲۷-۲۴۶.

مک گراث، آلیستر، ۱۳۸۵، *درسنامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
 میشل، توماس، ۱۳۸۱، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
 نوذری، عزت‌الله، ۱۳۷۵، *مسیحیت از آغاز تا عصر روشنگری*، بی‌جا، ذقت.
 تیری، محمد یوسف، ۱۳۸۵، «سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص»، *علوم اجتماعی و انسانی*، ش ۴۸، ص ۲۱۵-۲۳۵.
 ولفسون، هری اوسترین، ۱۳۸۹، *فلسفه آبی کلیسا*، ترجمه علی شهبازی، قم، بی‌نا.
 هورتون، استنلی، بی‌تا، *روح‌القدس*، ترجمه مهرداد فاتحی، تهران، آفتاب عدالت.
 هینلز، جان راسل، ۱۳۸۳، *شناخت ایران*، ترجمه باجلان فرخی، تهران، اساطیر.
 یاحقی، جعفر و عبدالحسین فرزاد، ۱۳۹۳، *تاریخ ادبیات ایران و جهان ۱*، تهران، انتشارات شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
 Jewett R , 1971, *Paul's Anthropological terms a Study of Their Use in Conflict Settings*, Leiden, Brill.
 Robinson H, 1926, *The Christian Doctrine of Man*, Edinburgh, Clark.